

■ **زینب محمودی عالمی**

برادران شهید «سیدمنصور و سیدناصر مهدوی نیایک» از غواصان دوران دفاع مقدس بودند.
سیدمنصور در کربلای ۴ آسمانی شد و سیدناصر شش ماه بعد در ماووت به شهادت رسید.
به مناسبت سالگرد انجام عملیات کربلای ۴ و ۵ مناسبت دیدم گذری کوتاه به زندگی این دو شهید سرافراز در گفت‌وگو با برادرشان «سیدرحمت‌الله مهدوی نیایک» داشته باشیم.
اصالتا اهل کجا هستید و چه روش تربیتی در خانواده وجود داشت که باعث تقدیم دو شهید شد؟

اصالت ما به نیاک آمل برمی‌گردد. شش برادر و دو خواهر هستیم. از نوادگان سیدحسن ولی از نسل امام حسن مجتبی(ع). پدرم شغلش کشاورزی بود. خانواده ما خیلی مذهبی بودند. مادر بزرگ ما یانویی مؤمن، معتقد و حافظ قرآن بود. کنار گپواره بچه‌ها قرآن می‌خواند. این نوع روش تربیتی به مادرم هم رسید. بر همین اساس بچه‌ها از اول جنگ عاشق جبهه بودند و یکی یکی به جبهه رفتند. غیر از دو برادر شهیدم، یک برادرم به نام سیدعبدالله جانباز جنگ تحمیلی است و برادر دیگرم به نام اسماعیل سابقه ۳۶ ماه حضور در جبهه داره. سال ۶۲ به جبهه رفت و جانباز شد. از سال ۱۳۵۹ که دفاع مقدس شروع شد برادرانم به جبهه رفتند. ششم بهمن ۱۳۶۰ در درگیری منافقین کوردل با مردم غیور آمل حضور داشتیم و علیه منافقین جنگیدیم. اگر بخواهیم دو برادر شهیدتان را **بسه تصویر** بکشید، **تصویری که ارائه می‌دهید چیست؟**

برادرانم بچه‌های خوب و بی‌آزاری بودند. کاری به کسی نداشتند، اهل قرآن و نقاشی بودند. برادرم منصور رئیس پایگاه بسیج بود. اوایل هر دو در کتابخانه شهید مقدس مشغول بودیم. شهید مقدس همکلاسی من بود که به شهادت رسید. برادرم منصور یک رزمنده پای کار بود. در عملیات والفجر ۶ سال ۱۳۶۲ تر کش به سرش اصابت کرد. هورالعظیم و کربلای ۴ هم حضور داشت. جبهه زیاد رفته بود. مادرم کاری به جبهه رفتن بچه‌ها نداشت، می‌گفت هر چه امام خمینی (ره) دستور داد اجرا کنید.

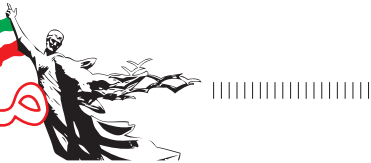
هر دو برادر شهیدتان مجرد بودند؟

بله هر دو مجرد بودند. ۱۶ سالگی جبهه رفتن را شروع کردند و ۱۹ سالگی به شهادت رسیدند. هر دو روزنکار و ورزش‌دیده بودند. نقاشی و خطاطی می‌کردند. هم‌رزمان منصور

متن زیر روایتی از دکتر سیدمحمدحسن قاسمی از رزمندگان دفاع مقدس است که به یاد بسیجیِ مخلص مرحوم سیدجعفر قاسمی، در وصف بسیجی‌های نسل امروز و بسیجی‌های دفاع مقدس نگاشته شده است.

■ **برده‌اول**

هنوز اصاح صبح نشده‌است. هوای آلوده و خفه تهران به محض ورود به شهر سوزش شدیدی در گلویم ایجاد کرده است. انگار هیچ وقت در این شهر زندگی نکرده‌ام. پشت دری ایستاده‌ام که سال هاست آخرین نگاهم را به بسته شدنش داشتم. لحظه خداحافظی مثل یک فیلم تندتأم‌لیس از مقابل چشمانم می‌گذرد. زن‌دانش (مادر سیدجعفر) آب را پشت سرم می‌پاشد و از لای در نیمه بسته دست تکان می‌دهد و ماشین به سرعت به خیابان اصلی می‌پیجد. جرئت فشردن رنگ در راندارم. نمی‌دانم چه اتفاقی خواهدافتاد. بعد از آن تصادف لعنتی که شش بچه قد و نیم‌قد را بی‌مادر کرد از این در درواز نشدم‌ام. آن روزها که می‌رفتم، در ورودی هنوز آیفون نداشت و کم اتفاق نمی‌افتاد که در بزمن و زن‌دانش در را باز کند. بالاخره رنگ رافشار می‌دهم. این‌بار جعفر برادی‌ادم‌است که در در باز می‌کند. بی‌اختیار در آغوش می‌افتم و با صدای بلند گریه می‌کنم. انگار انتظار داشتم کس دیگری در را باز کند. ماشا‌الله برای خودش مردی شده‌است. قبل از اینکه همسایه‌ها از صدای گریه نصف شبی بیرون بزنند دستم را می‌گیرد و داخل خانه می‌برد. خودش با سرعت چمدان‌هایم (داخل حیاط می‌گذارد. بچه‌ها یکی



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با برادر ۲ شهید غواص دفاع مقدس سیدمنصور و سیدناصر مهدوی نیایک

الان هم جنگ شود مثل برادران شهید من زیادند



رفته بود تا به بچه‌ها رسیدگی کند دیده بود منصور در تاریکی شب قرآن و نماز شب می‌خواند. اینها همه از نوع تربیت خانوادگی بود. پدرم روزی یک توماس پول کنار می‌گذاشت و می‌گفت این را جمع کنید برای حضرت عباس(ع) و امام حسین(ع) خرج کنید. ماه محرم خانه ما مراسم روزه بود. بچه‌ها با جان و دل برای امام حسین(ع) کار می‌کردند.

چگونه از شهادت برادرتان باخبر شدید؟

اول که خبر نداشتم چندین سال می‌گفتند مفقود است. به هلال احمر می‌رفتم. برای شناسایی پیکر شهیدمان در سردخانه‌ها گشیشیم اما خبری نبود. تا اینکه بعد از ۱۳ سال پیکر شهیدی گمنام را آوردند. گفتند این پلاکش افتاده است. مادرم گفت این پسرم نیست اما این شهید را

به فرزندی قبول می‌کنم. این شهید گمنام کنار دو برادرم دفن است. چندین سال بعد وقتی شهدای غواص را آوردند آن شبی که پیکر برادرغواصم را آوردند تلویزیون نشان داد گفتند این شهید پیکرش سالم است. پرچم حضرت عباس(ع) را روی تابوتش گذاشتند. دو سه روز بود که اعضای خانواده ما الهاماتی داشتند. پدرم را در خواب دیدند که در حیاط خانه ما قبری می‌کند. متوجه شدیم شهید ما می‌آید. بعد بنیاد شهید اطلاع داد که پیکر برادر شهیدمان شناسایی شده است.

سیدناصر متولد چه سالی بود؟ نحوه شهادتش به چه صورت بود؟

ناصر سال ۱۳۴۳ به دنیا آمد و سال ۱۳۶۶، شش ماه بعد از شهادت منصور در ماووت عراق به شهادت رسید منصور

بی ترمزهای بعد از جنگ

قیافه آرش (حاج‌قاسم سلیمانی) را در ذهنم مرور می‌کنم، با شهید محمدحسین سالمی برای حمام به یکی از شهرهای نزدیک خط فرقیام بر برگشتنی سرر جاده ایستاده‌ایم که ماشینی سوارمان کند. یک لندکروزز تر زم می‌کند. حاج‌حمید باکری پشت فرمان است. جوان خوش‌سیمایی صندلی جلو کنارش نشسته. سوارام می‌کنند. در راه حاج‌حمید چند بار با اسم خطاب می‌کند. متوجه می‌شویم آرش (حاج‌قاسم سلیمانی) است. آن روزها خیلی شناخته‌شده‌نیست. اما همین که کنار حمید باکری نشسته معلوم است که آدم مهمی است.

■ **برده سوم**

تلفن رنگ می‌زند. جعفر است. عمو آماده‌ای؟ جواب می‌دهم می‌گویم خدایا این گسره چقدر برای من آشناست! اینا ولی… فرصت تکمیل جمله را به من نمی‌دهد. می‌گوید آماده باش الان می‌رسم. تلفن را قطع می‌کند. من هم که همیشه یک ساک کوچک بیشتر ندارم همه چیز داخل هست. سریع حوله خیس را از روی طناب برمی‌دارم و تا وارد حیاط بشوم ماشین پشت در است. با سیدجواد و آقای مفیدی و یکی از دوستانش سوار ماشین می‌شویم. با سرعت دیوانه‌واری رانندگی می‌کند. هی می‌گویم جعفر تو رو خدا



می‌زند. می‌گویم خدایا اینها جنگ را ندیده‌اند. اینها از کجا اینجوری بسیجی مخلص شده‌اند. می‌گویم عکس آرشت کجاست پس؟ می‌گوید آنها را در معرض تماشا نمی‌گذاریم که چشم زنده‌ایا بهتره نشانش بمانند…

از ناصر کوچک‌تر بود. وقتی منصور شهید شد، ناصر خیلی غصه می‌خورد و حسرت می‌کشید. می‌گفت منصور رفت و دیگر برنگشت من هم باید شهید شوم. سیدناصر از سال ۶۰ به غرب کشور و میروان رفت و از همان زمان تا شهادتش در سال ۶۶ مرتب به مناطق عملیاتی می‌رفت. در عملیات فتح‌المبین حاضر بود و به همین ترتیب خیلی از عملیات‌های بزرگ دفاع مقدس را تجربه کرده بود. نهایتاً دوم تیر ۱۳۶۶ در ماووت عراق برای عملیات ایذایی رفته بودند که به شهادت رسید. گلوله توپ مستقیم به صورتش اصابت کرده بود. پیکرش را همان موقع در گلزار شهدای امامزاده ابراهیم آمل دفن کردند. شهید گمنامی که مادرم او را به فرزندی قبول کرده بود وسط قبر برادران شهیدم دفن



است. سال ۱۳۹۴ پیکر منصور را آوردند و کنار آن شهید گمنام و ناصر دفن شد اما پدر و مادرم در سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ از دنیا رفته بودند.

سال‌های چشم‌انتظاری مادرتان چگونه گذشت؟

مادرم به خاطر چشم‌انتظاری و داغ پسران شهیدش از خدا خواسته بود هر دردی بچه‌ها دارند به او برسد. می‌گفتم مادر! این همه مریض شدی این حرف را زن. آن مادر ماران می‌گفت از خدا خواستم درد بچه‌هایم به من برسد و آنها سالم باشند. سال ۱۳۸۹ مادرم بر اثر بیماری دیابت از دنیا رفت. پدرم و مادرم می‌گفتند فرزند را خدا خودش داد و خودش گرفت. پدر و مادرم وقتی وضع جامعه را می‌دیدند غصه می‌خوردند. البته دهه ۸۰ دهه ۹۰ خیلی بهتر بود.

شهدا خالصانه برای زنده نگه داشتن اسلام جنگیدند و به شهادت رسیدند. پدر و مادرم وقتی جو جامعه بعد از جنگ را می‌دیدند ناراحت می‌شدند و غصه می‌خوردند.

گویا سیدناصر دانشجو هم بود؟

بله، برادرم سیدناصر سسال سوم رشته شیمی دانشگاه صنعتی اصفهان می‌خواند. رتبه ۲۷ دانشگاه را آورده بود. منصور چون سن کمتری داشت، موقع شهادت سال سوم نظری بود. در سن نوجوانی به جبهه رفته بود. الان شاید یک آدم ۴۰ساله به بلوغ فکری نرسیده باشد و نداند دفاع از وطن، دین و ناموس چیست. جو فرهنگی جامعه بز زمان جنگ چگونه بود که نوجوانان افکار بزرگسالان الان را داشتند و این‌طور آگاهانه به جبهه می‌رفتند؟

آن زمان خصوصیات و ویژگی‌های خاص خودش را داشت. جو جامعه هم یاری می‌کرد تا یک رزمنده به منصفه ظهور برسد اما به نظر من الان هم خیلی از جوانان حاضرند برای حفظ این مملکت و دین جانشان را بدهند. همین کسانی که به ظاهر لباس مذهبی نمی‌پوشند اگر وطنشان در خطر باشد به جبهه می‌روند و می‌جنگند.

کمک و حضور شهدا را در زندگی روزمره‌تان دیده‌اید؟

کمک شهدا از اسرار الهی است، گاهی نباید فاش شود. تنها کسانی حضور شهدا را درک می‌کنند که باطن خوبی دارند. بله ما حضور و کمک شهدا را در زندگی‌مان دیدیم. کسانی که این مصاحبه را می‌خوانند می‌خواهم اگر حاجتی دارند از شهدا کمک بخواهند. وقتی از اعماق وجود به روح شهدا وصل شوند. پیش خدا سجده شکر کنند. خدا کمک می‌کند. شهدا واسطه بین بنده‌ها و خدا هستند. یک بنده خدا مشکل داشت، به مزار برادران شهیدم رفت دعا کرد و مشکلش حل شد.

سخن پایانی؟

سال ۹۴ که پیکر شهدای غواص را آوردند، جمعیت عظیم مردم در ایران قیامتی به پا کردند تا نشان دهند که این مردم همچنان پشتیبان انقلاب و ولایت فقیه هستند. این مردم همیشه در صحنه هستند اما متأسفانه برخی از مسئولان قدر این مردم را نمی‌دانند و گاه بسا خیانت‌افزای مواجه می‌شویم که انگار به عمد می‌خواهند راه و مرام شهدا از بین برود. بر همین اساس است که باید یاد شهدا را همیشه و همه‌جا زنده نگه داریم.

یواشن برو. همچنان سرعت می‌رود. می‌گویم جعفر جان من وصیتنامه نوشتم‌ه‌ها! بابا زن و بچه‌ام را در غربت رها کردم بچه‌های منو یتیم می‌کنی‌ها جعفر…!

دو سه روزی واقعاً با صفای خاصی مشغول زیارت هستیم. یاد روزهای دفاع مقدس و بچه‌های جبهه می‌افتم. یاد پرویز (شهید سید پرویز مرادخانی) وقتی که آمد من را بغل کرد و کلی برای عزیز (سر‌دار شهید سیدعزیزالله قطبی) گریه کردیم که شهید شده. یاد حامد (شهید سیدحامد جوادی) روزی که آب را زدند و آب نداشتم. افتادیم درون دره‌ها تا ببینیم توی چاله‌ها آب جمع شده‌ای بنی‌دا می‌کنیم یا نه؟ ودر عوض یک چشمه و آبشار پیدا کردیم و دو تایی حسابی زیر آبشار حمام کردیم. یاد شهید سیدعزیزالله بعد از مر حله اول والفجر ۴. یاد کانی مانگا. یاد شهید محمدحسین سالمی…

از خاطره دوستان جبهه که بیشتر شان شهید شده‌اند برمی‌گردم داخل ماشین. نگاهی به جعفر و دوستانش می‌کنم، بسیجی‌های نسل سوم و چهارم انقلاب، با خودم می‌گویم خدایا این گسره چقدر برای من آشناست! اینا چقدر شبیه آن بچه بسیجی‌های جبهه هستند. برگشتنی یکر استم می‌رود می‌نشینند صندلی عقب و می‌گوید: «عمو بشین پشت فرمون». احساس می‌کنم می‌خواهد قد زند‌های مراد را سفر رفتن جبران کند.

■ **برده چهارم**

دو روز پیش زنگ زد از مهدی‌حال جعفر را ببرسم. خدای بود. بلافاصله گفت وایستا کنفرانس کنه. سه تایی با هم

			۱	۸	
				۵	
			۴	۵	
۷					
۸	۹				۷
			۸		
		۲	۳		
			۱	۲	
			۹		۵

جدول سودوکو

ارقام ۱تا۹تاظوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

◀ **پاسخ جدول شماره ۶۱۰۷**

۷	۷	۱	۸	۱	۸	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

۱- **بداهه‌گویی** – **ریساکاری** ■ ۲- **مجنون** – راه فرار ■ ۳- **آزواره** – رنگ قرمز قالیبافان – **آماده** – نفس سوزناک ■ ۴- **نام‌کناری**، بازیگر نقش محبوب جیمزباند – هرگز غرب – **بخیه درشت** – جادو و سحر ■ ۵- **کال** – صدای افتادن چیزی در آب – خانه‌های ریز عکس ■ ۶- **غذایی** که برای مناسبتی خاص به عموم مردم داده می‌شود- درجعداری در نظام- مادر آذری ■ ۷- **پس** از رفتن مسافر به نیت سلامتی و خوشی او در سفر می‌یزند- **پیش‌درآمد تیم رم** ایتالیا- آخرین نت ■ ۸- **نوعی برادر و خواهر** – **وضعیت دشوار** ■ ۹- **ریشه** – **قدرت و توان** –**مقابل خریدار** ■ ۱۰- **پارچه ضخیم** – **پشمی** – **کهنه** – **درک‌کردن** ■ ۱۱- **جنگ** – **جزیره‌ای در جنوب** – **مستمری** ■ ۱۲- **از شهرهای استان اصفهان** – **ورزش میدانی** – **برچستگی سوهان** – **جانب و طرف** ■ ۱۳- **کلمه شگفتی** – **ترشی بادمجان** – **قلعه بالای کوه** – **دور دهان** ■ ۱۴- **بخش پایینی صورت** – **رنگ انرزی** ■ ۱۵- **خودروی مسافرکش شهری** – وسایل سفر

از بالا به پایین

۱- **مطیع و فرمانبردار** – **فرصت‌طلب** ■ ۲- **از کیسه‌داران خاص استرالیا** – **اسوه و الگو** ■ ۳- **مخالف** – **گفتار متن‌خبر** – **چاپ مقاله در نشریات** – **کشوری اروپایی** ■ ۴- **جاده قطار** – **هواخواه** – **شهر محل ترور جان کندی** ■ ۵- **خورجین** – **عددی دو رقمی** – **کودک در زبان کودکانه** ■ ۶- **عکس‌العمل** – **توبیخ و مجازات** – **انتها** ■ ۷- **زمان زودگذر** – **سفید مازندران**ی – **وسیله‌ای در نجاری** ■ ۸- **میوه خوب** – **بیماری وبا** – **مهاجم بنام سابق ژنرال و ملی پرتغال** – **رمق آخر** ■ ۹- **پول آذربایجان** – **بازاری قهوه‌خانه‌های قدیم** – **به عمل برآید** ■ ۱۰- **روستا** – **ساز اشرافی** – **جاده مخصوص عبور حیوانات** ■ ۱۱- **چایخانه فرهنگستان** – **از مراسم پس از ازدواج** – **سمت و سو** ■ ۱۲- **تکته‌سنجی** – **مرکز کردستان** – **از رودهایی که به خزر می‌ریزد** ■ ۱۳- **ضمیر غایب** – **خانه** – **از پیامبران الهی** – **سلطه و نفوذ** ■ ۱۴- **ارفاق** – **سختگوی حضرت موسی** ■ ۱۵- **ارشاد** – **سالمند**